



خیلواکی

استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

سه شنبه ۰۲ فروری ۲۰۲۱

ناتور رحمانی

## چمل پایگاه ، چمل پادشاه !!!

نمایشنامه :

آدمها : آواره ، ستمدیده .

زمان : بیگانه ای بدون پگاه .

مکان : سرزمین قصه ها و غصه ها .

### بیان صحنه :

در فضای نیمه روشن و غبارآلود بیننده ها عطا و متاع ، دراز و کوتاه، ردیف ردیف و گوش بگوش هم نشسته اند ، آنها چشم های بی حالت و شیشه یی شانرا به جریانات مختلفی که توسط بازیگران تردست و همه فن حریف براه انداخته شده دوخته اند، بیننده ها دل های شان خالی از احساس و سر های شان عاری از اندیشه است ... این بیننده ها از هر قماش حضور به هم رسانیده اند ، یعنی از هرچمن سمنی نماینده ای رنگ و بویند .

فراز و فرود نمایشنامه ، اوج قصه های دردناک و هولناک برایشان گردش یکسان و یکنواخت دارد ، شاید به دلیل اینکه بیشتر از چهاردهه میشود چشمان شان را به مثابه چراغ ، روی چهار راه حوادث نصب کرده اند که فکر میکنند بیچارگی و درماندگی های شان مجبوریتی بوده برای نظاره کردن و بی احساس جلوه نمودن ، دگر به مسخره بازی های مضحک ، رویداد های المناک روی صحنه و بمبارد زمین بازی عادت کرده اند ، نه برای کمیدی های مضحک لبخندی دارند تحویل بدهند و نه در آبگیر شیشه یی چشمان شان قطره آبی مانده که برای حوادث تراژیدی یا فجایع دردناک نثار نمایند ، سنگ اند و سمنت ، ممکن لبخند شان ترور و اشک شان اختطاف شده باشد !؟

این بیننده ها یا پارچه های از سنگ صبور خود را با وقایع جاری و ساری در سرزمین قصه های هیجان انگیز ، درد آور و مضحک درگیر نمی سازند ، یا همانطوریکه دید بی اعتنا به برنامه ها دارند، با همدیگر سخت مصروف اند، از خود حکایت میکنند ، از نحوی خورد ونوش ، طرز آرایش و رفتار ، میزان سلیقه برای گیرش هر پدیده نو ، پیرامون تزئین خانه و باغچه و افتخارات فامیلی شان صحبت میکنند ، و یا احياناً از فقر و در بدری ، گرسنگی و بیماری ، برهنگی و بیکاری شان درد دل مینمایند، بدون اینکه در صدد یافتن علت باشند ... صدا های نجوا مانند شان زیر سقف نیمه روشن و غبار آلود بگوش میرسد که میگویند :

-- اگر آب گل آلود شود ما ماهی میگیریم .

-- باد شود ، توفان شود ما خوشه چین ها به مراد خود میرسیم .

یا -- چی کنیم ؟ چی چاره ؟؟

-- به ما چی !!

-- با تقدیر نمی شود جنگید ؟!

\*\*\*\*\*

**آواره** – اینجا کجاست که چهار سمت مشخص ندارد ؟ فصل هایش نامعلوم و جریان باد اش به جهت مخالف میوزد ، هیچ رنگی معین اینجا نیست ، فریاد ها در تصاویر گم است ، اینجا کجاست که آدم هایش کارد به دست همدیگر را دنبال میکنند ؟؟

بگو کجاست اینجا که از گوری به گوری و از قبری به قبری میرسی ... نه ماهی بدریا دارد اینجا و نه پرند در هوا ، اینجا فقط بوی خون میشنوی و آواز گرگ گرسنه ، آخر نگفتی اینجا کجاست ؟ **ستمدریده** – اینجا سرزمین قصه های هیجان انگیز ، دردناک و مضحک است ، اینجا خرابه های از یک تمدن کهن و باستانی است که اکنون در مغاک تیره اش جز بوم شبگرد نبینی و بر بام ویرانش جز زوزه گرگ هار نشنوی ، رنگ فصل ها اینجا در شیار خون ناپدید گردیده و ... .

**آواره** – بس ، بس ، نگفتی چرا چنین شد ؟ گرچه میدانم تاریخ باستان در آغاز فصل دگری داشته است .

**ستمدریده** – این فصل دگری از تاریخ همان سرزمین باستانی است که یکم حصه یک قرن را بازگو میکند .

**آواره** – این فصل هیچ شباهتی با متون تاریخ کهن این سرزمین ندارد .

**ستمیدیه** – این همان شباهت هائی است که فلسفه تکرار نشدن تاریخ را نفی میکند؟!

**آواره** – آه، بلی، قصه های هولناکی از چنگیز و هلاکو، اعراب و اسکندر، انگلیس و روس را درین سرزمین شنیده ام مگر ... .

**ستمیدیه** – بیگانه ها هرچه کردند از تجاوز و تعدی حیرت نفزائید، ای دریغ و درد! که وجب وجب این خاک از خطا و خیانت آشنایان خون گریه میکند .

**آواره** – مگر این آشنایان بودند که ماهیان قرمز رودخانه را کشتند، همین ها بودند که پرنده ها را با شاخه های آتش گرفته نیلوفر های باغ کباب کردند، همین آشنایان بودند که هر چه سرو و سپیدار بود جمله به تنور تباهی انداختند و زمین باغچه ها را با خون آبیاری کردند، به یقین همین ها بودند که آواز خوشی و شادمانی را در کوچه ها کشتند و عقب دروازه ها غبار تیره ای دود را پاسبان ساختند، این آشنایان ویرانگر و تباه کن، این مستان زنگی تیغ به دست از کدام دودمان و تبار اند؟؟؟

**ستمیدیه** – خون شرارتبار و گندیده هر متجاوز در شریان شان جاریست، و نطفه شان با ریم فاسد شده هر یغماگر هستی شکل گرفته است ... حالا میخواهی بگوئی چنگیز یا علاوالدین جهانسوز، اسکندر یا تیمورلنگ، روس یا انگلیس یا ... .

**آواره** – ریشه و رشته را نزدیکتر و کوتاهتر جست و جو کن .

**ستمیدیه** – نزدیکترین شجره با اولاده تیمورشاه، امیرجلاد عبدالرحمن خان، آدم کُشانی چون هاشم خان، سردار محمد نادرخان دارند و آهسته آهسته بند ناف این آشنایان بیگانه پرست میرسد به چهار مرد خبیث دوران کودتای ( سرخ ) زمان هول و هراس که خانه خانه زندان شد و در سراسر مُلک طناب های دار با باد شوم بدبختی در اهتزاز بود .

**آواره** – عظمت فاجعه را درک میکنم .

**ستمیدیه** – نه، شما حکایت بخشی از یک فاجعه عظیم را شنیده اید، که آغازگر تمامیت بدبختی و مصیبت های بعدی برای یک ملت و سرزمین بزرگ گردیده است .

**آواره** – آیا این آشنایان بیگانه خو و سرراهی پیوند کوتاهتر ازین هم دارند؟

**ستمیدیه** – بلی، این زادگان حمله خیانت و خباثت با کودتاجیان ( سبز و سفید ) بدترین و سفاکترین خون آشامان دوران پیوند تنگاتنگ دارند . با همان های که بسیار جابرانه آسمان و زمین را آتش زدند و در حمام خون وضو گرفتند، آنهایی که کیش و آیین، خرد و آگاهی، زبان و نژاد انسان را در هاون بیداد کوبیدند، آنهایی که استخوان به هم جوش خورده اقوام ساکن این مرز و بوم را

شکستند ، دوستی ها را سر بریدند و عشق ها را به دار کشیدند ، آنهایی که به امر بیگانه، هنر و حرمت را لگدمال نمودند و ایمان را به سخریه گرفتند ؛ آنهایی که شرافت ، صداقت و انسانیت را ترور کردند و ... .

**آواره** – آیا این شیادان آشنا از کار شان نادم و از کردارشان شرمسار نیستند ؟

**ستم‌دیده** – نه برعکس با بسیار وقاحت هرازگاهی با بوق و سُرنا ، از گلدسته های محراب گناه های شان که به اشتباه آنجا را ( خانه مردم ) نام گذاشته اند، صدا میکشند که : **ما پیشوایان و پیام آوران برحق هستیم و هر آنچه از جنایت و خیانت کرده ایم حق مان بوده است ، ما در خور مکافات و شایان تقدیر هستیم نه سزاوار مجازات و توهین ... به پاس آنهمه همراهی و رهنمایی ابرقدرت های متجاوز و خدمتگذاری به آنها ملت باید به کفش های ما بوسه زنند و با خون شان بنویسند : جاوید باد ( هفت ) و همیشه باد ( هشت ) البته راه نماینده های واقعی مردم ازین اندیشه سواست.**

**آواره** – چقدر بد، من و خودت هم شبیه دگر بیننده ها بجای اینکه به جریان نمایش دیده بدوزیم و گوش فرادهم حکایت و روایت میکنیم .  
**ستم‌دیده** – بلی، خودت راست میگویی .

**آواره** – ببین این نمایش چقدر دردآور و ترسناک است همه در مقابل هم صف بسته اند ، هر بخش از ارکان دولت بر روی بخشی دیگری شمشیر کشیده است ، ببین والی در مقابل قومندان و قومندان در مقابل ولسوال با سپاه و لشکر خودها استاده اند و خیال پاره نمودن همدیگر خود را دارند ، همچنان قوای مقننه به دهن قوای اجراییه میزند و قوای قضائیه به دهن هردو ، درین صحرای محشر کس ملاحظه کسی را ندارد ، آیا همین است دولتمداری ؟ آیا قانون بازی همینست ؟؟  
**ستم‌دیده** – کدام دولت !؟ . این بازی از همان آغاز قانون و اصولی نداشته است .

**آواره** – پس این جمع پراکنده را کی هدایت میدهد ؟

**ستم‌دیده** – هرکی زور دارد و هنوز تفنگ به شانه حمل مینماید .

**آواره** – پس طرح ( **دی ، دی ، آر** ) و جمع نمودن سلاح چی ؟

**ستم‌دیده** – آن طرح لوده بازی های سرکس گونه ای بوده برای سرگرمی و پُر کردن جیب ها از دالر ها !؟

**آواره** – چرا قلدرها و زور سالار ها اینقدر موقع یافته اند ؟

**ستم‌دیده** – چون دولت مرکزی نهایت ضعیف ، متکی و بی ابتکار است .

**آواره** – راست گفתי " **عاشقی هم قواره ای دارد ...** " خوب آخرش چه میشود ؟

ستمیدیه - هیچ . روز ها به جنگ میگذرد و شب ها به مصالحه و آشتی .

آواره - گویند " **ترحم بر پلنگ تیز دندان ، ستمکاری بود بر گوسفندان** "

ستمیدیه - چنین است. آشتی با گرگان جدا شده از گله مثل ( ملا فلانی و مولوی بهمانی ) زمینه فریب و خوشباوری هائی را فراهم نموده که هر از گاهی گوسفندانی بنام خبرنگار ، داکتر ، نرس ، انجنیر ، آموزگار و خدمتگاران اجتماعی را گروگان گرفته و بعداً گردن میزنند .

آواره - واولا. پس این نهاد های مثل جبهه به اصطلاح متحد ملی ، جبه خانه ، جبه زار و غیره چی میخوانند و مرام شان چیست ؟

ستمیدیه - ( **ملوک الطوائفی** ) مانند اولاده تیمورشاه .

آواره - یعنی در هر ولایت یک پادشاه .

ستمیدیه - بلی.

آواره \_ اما برای رسیدن به این هدف باید از خون کسان بگذرند، مثل همان وقت دوران تیمورشاه ، این ها از خون کی ها باید بگذرند و به چشمان چه کسانی باید میل بکشند تا به اورنگ شاهی برسند ؟

ستمیدیه - از روی خون ملت بیچاره ، ناآگاه ، صادق و فریب خورده می گذرند و به چشمان همان ها میل آتشین میکشند ، چنانچه بارها این کار را کرده اند .

آواره - آیا ندامت و شرم ، حیا و آزر و یا احیاناً ترس از خدا در قاموس این جانیان مادرزاد وجود ندارد ، که به اعمال ننگین خویش ادامه میدهند ؟

ستمیدیه - نخیر اینها خدا ندارند ، ندامت و آزر را نمی شناسند ، اینها بی حیاتیترین نشخوارکننده های روی زمین اند ، یا در واقع ننگ زمین اند .

آواره - پناه بر مقدسات .

ستمیدیه - گذشته ازین ، این دیده پاره های نابکار و دزدان ماه و مهر ، ملیون ها دالر پول دزدی و غری را مصرف کمپاین انتخاباتی دوره های بعدی ریاست جمهوری مینمایند تا « **شاه شجاع** » گردند و بر کرده ملت سوار شوند .

آواره - با همان فهم ناقص ، سواد اندک ، سوابق ننگین و بدنام ، و با همان تردستی در خیانت و جنایت و ...

ستمیدیه - بلی ، و بویژه با همان دست های تا بازو آلوده به خون ، وضع این ملت را ببینید ، « **که**

**هر کل و کور و شوده و شیاد باید امیر و سلطان ، رهبر و رئیس ، پادشاه و بادار شان باشد** »

آواره - و سوگمندانه تر اینکه ، همین مردم کشته شده و تاراج گردیده دست آنها ، در اینجا و آنجا تجمع نموده از گرگ ها و قاتل ها پشتیبانی نموده آنها را بهترین و کارآمد ترین نامزد انتخابی برای اورنگ شاهی میخوانند، حتا « ملا راکتی و شهنواز تنی را ، مغزمتفکر ، ملا برادر، عبدالله عبدالله و کرزی را؟! »

ستم‌دیده - مردم بسیار بیچاره و گرسنه هستند ، و این شیادان خوب میدانند چگونه ازین مجبوریت شان سوء استفاده بکنند ، همتا های خارجی شان برای شان رهنمود میدهند .

آواره - پس چنین است که به شعله های بلند شده ای آتش از چهارسمت این سرزمین قصه ها و غصه ها همسایه ها دست های خود را گرم میکنند و نان خود را می پزند ....

ستم‌دیده - بلی جانم دردا که چنین است!؟

آواره -- و آخرش ، این سرزمین چه خواهد داشت ؟

ستم‌دیده -- چهل پایگاه ، چهل پادشاه !!

=====

نمایش همچنان ادامه دارد ، بخشی از بیننده های نشسته در سالون با بی تفاوتی لبخند میزنند ، دندان های شانرا خلال میکنند ، گوش های شانرا میخارند و یا صفرای معده شانرا بخاطر خوردن و آشامیدن زیاد بر روی زمین تفو مینمایند ... عده ای هم از صحنه خارج میشوند ، میروند تا باز گرسنگی را مهمان شوند ، دق دل سرهمتایان خود خالی کنند ، پهلوی جفت خویش بخوابند ، بچه درست کنند و شکر حق را بجا بیاورند ....

بچه ها بزرگ میشوند و در میدان های جنگ مدال شهادت میگیرند ، باد طناب های دار را میثوراند تفنگ سالار صداقت و ایمان را برای مردم تفسیر میکند ، زن ها در زندان خانه ها برای چوپه ها رسم قفس را میکشند ، شهردار در کوچه کوچه عطر گوشت سوخته و باروت می پاشد ، رهبران حروف نان را برای گرسنه ها روی جاده های خون آلود می نویسند و دولت برای مصروفیت، هسته های دموکراسی را در تابه های ستم بریان می کند و ....

و این نمایش جریان خواهد داشت تا ....